

خدا، هشتم

براساس زندگی شهید پرویز عطائی کیچوٹی
گردآوری خاطرات: سعیدہ سادات صفوی
نویسنده: فاطمہ شکوری

سرشناسه: شکوری، فاطمه، ۱۳۵۷ -
عنوان و نام پدیدآور: خط هشتم: براساس زندگی شهید پرویز عطائی کجونی / گردآوری: خاطرات سعیده سادات صفوی
نویسنده: فاطمه شکوری.

مشخصات نشر: زنجان: غواص، ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.: مصور (رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۵۴-۶-۱: ۱۵۰۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: عطائی کجونی، پرویز، ۱۳۳۶ - ۱۳۶۰.

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- داستان

شناسه افزوده: صفوی، سعیده سادات، ۱۳۶۹ -، گردآورنده

اسم افزوده: مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه انصارالمهدی زنجان استان زنجان

رده بندی کنگره: ۱۳۹۵ع ۸۳/ک PIR ۸۳۴۹

رده بندی دیویی: ۶۲/۳۸۶

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۷۵۸۸۱



گردآوری: سعیده سادات صفوی

نویسنده: فاطمه شکوری

مجری طرح: مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه استان زنجان

طراح جلد: لیلا...

امور هنری: مهدی امیراصلا

ناشر: غواص - چاپ: روزنامه جوان - نوبت چاپ: ۱۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد - قطع: رقعی ۲۱۶ صفحه

قیمت: ۱۲۰۰۰۰ ریال - شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۵۴-۶-۱



این کتاب با مشارکت

اداره کل ورزش و جوانان استان زنجان و سازمان بسیج ورزشکاران زنجان
به زیور طبع آراسته شد.

نقل و چاپ نوشته ها متوط به اجازه رسمی از ناشر است.

دفتر نشر: زنجان - خیابان ۱۷ شهریور - مرکز حفظ آثار و نشر ارزش های دفاع مقدس سپاه انصارالمهدی زنجان استان زنجان

تلفن: ۰۲۴-۳۳۵۳۵۰۶۰-۳۳۰۶۲۳۰۷-۰۲۴

شماره ی پیامک: ۶۶۰۰۴۴۲۲۸

رایان نامه: ghavvas.nashr@gmail.com

فهرست

۹.....	مقدمه
۱۳.....	خط اول
۳۷.....	خط دوم
۶۵.....	خط سوم
۸۳.....	خط چهارم
۱۰۳.....	خط پنجم
۱۲۷.....	خط ششم
۱۶۹.....	خط هفتم
۲۰۳.....	خط هشتم
۲۱۹.....	عکس و ضمائم

مقدمه

از آواز شایسته شروع شد. شعری که وزید روی کلماتم. دهانم بوی باروت گرت. چشم‌هایم عاشق شدند. طعم بوسه‌های گلوله بر تن‌ها، جان واژه‌هایم را به آتش کشید. و یاد صنوبران سرزمینم که سرخ می‌افتادند و سبزمی‌روئیدند، در جانم یکتا دوانید.

خاک بود و خون و غزل‌خیزان شکوه سکفتن. شعر حماسه‌شان زیر زبانم اما به تکوین نمی‌رسید. لالا بودم انگارا!

زبان کلماتم گره می‌خورد و می‌پیچید. بی‌شولایی که در جانم پیچیده بود. می‌سوختم و داغ هزار لاله در جانم تازه می‌شد.

می‌خواستم بگویم عشق، می‌شد خمپاره و می‌شد شعله‌ور دست و پاهای بریده.

می‌خواستم بگویم ایمان، می‌شد شکوه خون‌آلود سربند یا زهراروی پیشانی تاریخ.

می‌خواستم بگویم حماسه، می‌شد شراره‌هایی که خمسه‌خمسه بر

من فرود می آمدند. هیچ استعاره‌ای به پای آن همه حماسه نمی‌رسید.
واژه‌هایم از سردشت و طلائی و هویزه ... نه! از آن همه غیرت و
مردانگی جامی ماند. شعری که خوبان، با خون سروده بودند مشق خون
می‌خواست.

بای در آتش، سرگردان، به جنونی وام گرفته از جزایر مجنون، بر مدار
دله‌ها می‌خیام. یادشان در جانم می‌نشست و سرانگشتانم عطر
شهادت، معرفت و عشق ...

عشق کار نبود. ران بود. جانی تازه در رگ‌هایم می‌دوید. می‌سوختم
و در رجعتی از من به سور، رانده می‌شدم.

با عاشقانه‌ای دور از سرزمین ماریام از شکوه روزهای خاردار گذشتم.
از روند در خون، از پرنده تا پریدن رسیدم به داستان مردی شبیه کوه.
آرش نشان ورستم وار. قهرمان روزهای خون و اشک. کشورم. داستان مردی
که پیش رو دارید و چه وسواس غریبی داشتند بر این گوارم جناب آقای
سید شمس الدین موسوی و همکاران عزیزشان در مرکز اسط. آثار برای این
داستان. گاهی از این همه وسواس کلافه می‌شدم. اما وقتی به نام بزرگ مردان
تاریخ کشورم می‌رسیدم، سر تعظیم فرود می‌آوردم و از نو می‌نوشتیم.

این داستان شاید حکایت یک از هزار بزرگی قهرمان شهرم نیست، اما
تمام توان اندک و محدود من است برای نزدیک شدن به راه و رسم ایشان.
باشد که قبول افتد و در نظر آید.

در پایان به رسم قدرشناسی از زحمات بی دریغ برادر عزیزم جناب آقای
مصطفی جلدی، سرکارخانم مهندس مریم بیگدلی، سرکارخانم مهندس
مهری قشمی و آقای محمد زلفخانی سپاس گزارم و برایشان از خداوند
متعال بهترین ها را مسئلت دارم.

فاطمه شکوری
دی ماه ۹۴

www.ketab.ir